

درس خارج «مبانی فقه حکومتی» - جلسه سوم؛

میرباقری بررسی کرد: تفاوت نظریه منطقه‌الفراغ شهیدصدر با نگاه سکولارها

رویکرد حکومتی به فقه، به این معنا قابل دفاع است که در استنباط حکم شرعی، اصل «کارآمدی» در جهت اقتدار اسلام مورد لحاظ قرار گیرد.

تاریخ: ۱۸ بهمن ۱۳۹۱ - ۱۳:۴۷

کد خبر: ۲۲۶۸۸۴

میرباقری بررسی کرد: تفاوت نظریه منطقه‌الفراغ شهیدصدر با نگاه سکولارها 

به گزارش گروه دین و اندیشه «خبرگزاری دانشجو»، سومین جلسه درس خارج «مبانی فقه حکومتی» حجت‌الاسلام سید مهدی میرباقری؛ رئیس فرهنگستان علوم اسلامی، چهارشنبه شب یازدهم بهمن ماه و با حضور جمعی از طلاب و فضلاء حوزه علمیه در مسجد خاتم الانبیای شهرک پردیسان برگزار گردید.

گزارش تفصیلی این جلسه با اندکی ویرایش آماده گردیده که تقدیم خوانندگان محترم می‌گردد.



در تعریف اول، فقه حکومتی عبارت از «فقه سیاسات» است؛ یعنی فقهی که به بحث از مبانی حکومت؛ نظام سیاسی اسلام و ساختار قدرت و کیفیت توزیع اختیارات و مشروعیت و حقانیت حکومت و جایگاه مردم و حاکم شرع و ... می‌پردازد. (1)

در تعریف دوم، فقه حکومت عبارت است از ابوابی از فقه که به «احکام اجتماعی» و حوزه عمومی می‌پردازد و

اختصاص به فرد ندارد؛ مثل باب دیات و قصاص و قضاء و حتی بسیاری از ابواب اقتصادی اسلام. تعریف اول، محدودتر از تعریف دوم است؛ در تعریف دوم، همه مباحث مربوط به حوزه اجتماعی از جمله مباحث فقه سیاسی از مباحث فقه حکومتی هستند. در این تعریف، فقه حکومتی، پاسخ گوی مسائل مستحدثه در حوزه حیات اجتماعی است؛ مثل بانک، بیمه، حقوق مدنی، مسائل حوزه ژنتیک و ... در اینصورت، احکام اجتماعی اسلام دائماً باید به مسائل جدیدی که در حوزه نظام سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه مطرح می شوند، پاسخ دهد. پرداختن به حوزه مسائل مستحدثه با تمام گستردگی ای که دارد، با همان روش پیشین و شیوه و روش استنباطی قدیم انجام می‌گیرد و لذا دائماً دایره فقه گسترش پیدا می‌کند.

در تعریف بعدی، فقه حکومتی عبارت است از یک «رویکرد اجتماعی یا حکومتی» به فقه. گفته شد که رویکرد حکومتی به فقه، به این معنا قابل دفاع است که در استنباط حکم شرعی، اصل «کارآمدی» در جهت اقتدار اسلام مورد لحاظ قرار گیرد. رویکرد حکومتی در ناحیه موضوع شناسی هم قابل دفاع است؛ یعنی می‌بایست ابعاد اجتماعی موضوع را مورد مطالعه قرار داده و با لحاظ نسبت موضوعات با موضوع حکومت، حکم را استنباط نماییم.

برخی دیگر از رویکردها، فقه را به عرصه «اجراء» نیز می‌کشانند؛ طبق یک تعریف، فقه حکومتی متکفل رفع نزاحات اجتماعی در مقام اجرا نیز هست؛ مثلاً اجرای پاره ای از حدود که با یک سلسله مصالح اجتماعی تزامم دارد و فقه حکومتی باید این نزاحات اجتماعی را ببیند و حکم جدید دهد؛ مثل اینکه در حوزه امنیت اجتماعی ممکن است حکومت ناچار شود که در زندگی خصوصی برخی افراد تجسس کند، یا اینکه توسعه شهری مستلزم تخریب مسجد یا تصرف در اموال برخی از مردم است. در واقع در این گام، وقتی می‌خواهیم احکام اجتماعی اسلام را محقق کنیم و در مقام تحقق، یک سلسله نزاحات واقعی بین احکام پیدا می شود که این نزاحات در قبل از مقام تحقق، متصور نیستند. حل و فصل این نزاحات هم به روش فقهی باید اتفاق بیفتد نه صرفاً به روش کارشناسی.

1- تبیین تعریف فقه حکومتی به «احکام حاکم در منطقه الفراغ»

در تعریف دیگر، فقه حکومتی ناظر به احکامی است که به وسیله حکومت در حوزه منطقه الفراغ انشاء می‌شوند. منطقه الفراغ منطقه‌ای است که تشریح الزامی در آن منطقه وارد نشده و مکلف، ملزم به فعل یا ترک حکم نیست، اما حاکم شرع حق دارد در این منطقه تصرف کند و حکم الزامی جعل نماید.

عنوان

شهید صدر(ره) دین را جامع می‌داند و معتقد است منطقه الفراغ دلیل بر نقص شریعت نیست بلکه حضور شریعت در منطقه الفراغ، به ید حاکم است.

– تفاوت نظریه منطقه الفراغ شهید صدر(ره) با نگاه سکولارها

برخی از روشن فکران سکولار مدعی‌اند حکومت نمی‌بایست در منطقه الفراغ دخالت کند، چون دین در منطقه الفراغ و حوزه معیشت و دنیا ورود پیدا نکرده است! آنها اصل زندگی اجتماعی را خارج از دایره دین می‌دانند و می‌گویند در بخش عمده‌ای از زندگی انسان نصی وجود ندارد و خود این را دلیل بر این می‌گیرند که دین در این حوزه اصلاً دخالت نمی‌کند.

ما در این مقام به این نظریه نمی‌پردازیم؛ چراکه این تحلیل از منطقه الفراغ، تحریف نظریه شهید صدر(ره) می‌باشد. شهید صدر(ره) دین را جامع می‌داند و معتقد است منطقه الفراغ دلیل بر نقص شریعت نیست، بلکه حضور شریعت در منطقه الفراغ، بید حاکم است.(2) بر این اساس در اینجا مبتنی بر نظریه کسانی که دین را جامع می‌دانند بحث می‌کنیم؛ طبق این دیدگاه حاکم شرع می‌تواند در حوزه ترخیص‌ها و در منطقه‌ای که شارع ابتدائاً حکم الزامی جعل نکرده، حکم الزامی چه بر فعل چه بر ترک، جعل نماید.

– تفاوت منطقه الفراغ تفویض شده به مردم با منطقه الفراغ تفویض شده به حاکم

تفسیر دیگری از منطقه الفراغ وجود دارد که معتقد است منطقه الفراغ، عرصه دخالت شارع است اما شارع، تصمیم‌گیری در این حوزه را به خود مردم واگذار کرده است. بنابراین، مردم از دو جهت در منطقه الفراغ حق دارند: یکی در تعیین حاکم و دیگری در تقنین. البته مردم باید حاکمی را تعیین کنند و در واقع به او وکالت بدهند که ضوابط کلی مورد نظر شارع را دارا باشد. بعد از اینکه این مناصب اجتماعی را تنفیذ کردند و یک نظام حکومتی را مقرر ساختند و به اصطلاح از حق شرعی خودشان در تصمیم‌گیری برای تعیین حاکم در حوزه منطقه الفراغ استفاده کردند، تحت نظارت فقها در ایجاد ساختار اجتماعی قدرت و قوانینی که برای حرکت جامعه و رفتار اجتماعی وضع می‌شود، اعمال نظر می‌کنند و حاکمیت هم موظف به رعایت حدودی است که جامعه برای او معین کرده است و نباید بیرون از این چارچوبه تصرف کند. لذا این اشخاص معتقدند که رأی مردم، هم در مشروعیت حاکم دخیل است و هم اینکه حاکم شرعاً باید در چارچوبه قوانین مصوب جامعه عمل کند.

در مقابل این ادعا، نظریه کسانی است که معتقدند شارع حق تصرف در محدوده منطقه الفراغ را به حاکم شرع داده و تنظیم قواعد رفتار اجتماعی بر عهده ایشان است. بعید است بتوان ادعای اول را به مرحوم شهید صدر(ره) نسبت داد. ایشان در کتاب **اقتصادنا** معتقدند که حق تصرف در محدوده منطقه الفراغ به عهده حاکم شرع گذاشته شده است؛ اگر چه از ظاهر بعضی از فرمایشات ایشان که در حوزه نظریه سیاسی مطرح کرده‌اند، اینگونه برداشت می‌شود که برای مردم هم در منطقه الفراغ، حق جعل شده است؛ یعنی ایشان دو تا

نهاد قائلند: یکی نهاد مردم که برای آنها مقام خلافت را قائل هستند و دیگری مقام استشهاد که مربوط به معصوم (ع) و فقیهان است و معتقدند که از ترکیب این دو، نظام سیاسی و اجتماعی شکل می‌گیرد.

باید توجه داشت که واگذاری جعل احکام در منطقه الفراغ به حاکم شرع، مثل واگذاری ولایت به پدر و جد نیست. اگر گفته شود تبعیت از پدر برای فرزند واجب است، در اینصورت اگر پدر در محدوده مباحات، دستوری به ترک یا انجام مباحی یا انجام مکروهی یا ترک مستحبی به فرزند خود داد فرزند باید تبعیت کند و برای دستور او هیچ ملاکی قرار نداده‌اند الا اینکه خلاف شرع نباشد. اما اگر می‌گوییم حاکم شرع در محدوده منطقه الفراغ حق تشریح دارد معنای آن این نیست که براساس میل نفسانی و تمایلات خود، یک طرف را بپسندد و حق تشریح داشته باشد، بلکه تشریح باید در چارچوب ضوابط کلی و اهداف شرع و مذهب و مبتنی بر مصلحت واقع گردد.

– احکام منطقه الفراغ، احکام ناشی از مقام ولایت در قلمرو غیرالزامی

عنوان

اگر می‌گوییم حاکم شرع در محدوده منطقه الفراغ حق تشریح دارد معنای آن این نیست که براساس میل نفسانی و تمایلات خود، یک طرف را بپسندد و حق تشریح داشته باشد، بلکه تشریح باید در چارچوب ضوابط کلی و اهداف شرع و مذهب و مبتنی بر مصلحت واقع گردد.

بر این اساس، [در نهایت،] در منطقه الفراغ نقطه خالی از حکم شارع نداریم. اولاً به لحاظ عناوین اولیه داخل در دایره مباحات است و مباحات هم مجعولات شرعی هستند. ثانیاً شارع آن منطقه را به حاکم شرع واگذار کرده و حاکم می‌تواند در آن حوزه، حکم الزامی جعل کند. مثل وجود مقدس نبی اکرم(ص) که از ولایت خود استفاده کردند و یک سلسله قوانین و قواعد برای منطقه الفراغ جعل کردند.

احکامی که از مقام ولایت نبی اکرم(ص) صادر شده، غیر از احکامی است که حضرت در مقام نبوت از تشریح شارع خبر داده‌اند. مرحوم شهید صدر(ره) برای نبی اکرم(ص) شئون و مقاماتی قائل هستند: یکی مقام نبوت است که در این مقام حضرت از آن احکامی که شارع جعل کرده، خبر می‌دهند و به نظر شهید صدر(ره) این احکام هم احکام ثابتی هستند مثل احکام عبادات. این احکام، احکامی هستند که حضرت در مقام نبوت، اخبار از تشریح شارع می‌کند؛ یعنی به تعبیری، خدای متعال در این دسته از احکام به صورت مستقیم اعمال ولایت کرده است و لذا جایی برای اعمال ولایت حاکم نیست؛ مثل «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا» (3). غیر از مقام نبوت، حضرت دارای مقام ولایت بر جامعه و بلکه بر تاریخ هستند که در آن مقام، اعمال ولایت می‌کنند و احکامی را در منطقه الفراغ صادر می‌کنند و لذا این احکام، احکام ثابت نیست، احکام متغیر است و مادامی که این اعمال ولایت هست این احکام هم هست.

به عبارت دیگر شهید صدر(ره) احکام شریعت را هم دو دسته می‌داند: یک دسته احکام ثابت و یک دسته احکام متغیر. احکام ثابت عبارت است از احکامی است که خود شارع مقدس حضرت حق تبارک و تعالی تشریح کرده و وجود مقدس نبی اکرم(ص) آن احکام را ابلاغ می‌کنند. احکام متغیر احکامی هستند که در منطقه الفراغ در محدوده احکام غیرالزامی، به حضرت حق ولایت داده شده است. ایشان در این حوزه براساس مصالح و بر اساس اهداف کلی شریعت، اعمال ولایت کرده و قانون جعل می‌کنند.

شهید صدر(ره) یک پایه این مذهب اقتصادی را در حوزه احکام متغیر می‌داند و معتقدند که مذهب اقتصادی اسلام قابلیت جریان در همه دوره ها را دارد؛ زیرا ساختارهای اجتماعی در حال تغییر است و ساختارهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی که در جامعه پیچیده امروزی با آن مواجه هستیم بسیار متفاوت با ساختارهای گذشته است و به هیچ وجه نمی‌توان با ساختارها و نهادهای ساده دوران گذشته، جامعه امروز را اداره کرد. اگر بنا بود آن قوانین و چارچوب هایی که برای ایجاد نهادهای اجتماعی در دوران گذشته بوده، چارچوب های تاریخی باشد، امکان اداره جامعه امروزی نبود. بر این اساس، برای اینکه بتوان دین ثابت را بر شرایط مختلف تطبیق داد یکی از تدبیرهایی که سنجیده شده، تدبیر «ثابت و متغیر» است که مرحوم علامه طباطبایی(ره)، مرحوم شهید صدر(ره) و دیگران به آن اشاره کرده اند. البته تشخیص این دو دسته احکام، ضوابطی می‌خواهد که در فقه کمتر مورد بحث قرار گرفته است.

– جعل احکام منطقه الفراغ در چارچوب شرع نه مبتنی بر تعاریف پیشینی عرفی و عقلایی

جعل قوانین در منطقه الفراغ باید در چارچوب کلی شرع (4) باشد. اینکه شهید صدر(ره) معتقد است که حاکم شرع یا نهادهای وابسته، در منطقه الفراغ حق تصمیم‌گیری دارد به این معنا نیست که براساس یک سلسله تعاریف پیشینی و بر پایه یک سلسله اصول و قواعد عرفی و عقلایی، در حوزه منطقه الفراغ تعیین وظیفه شود و قوانین و مقرراتی جعل گردد؛ یعنی کما اینکه حاکم نمی‌تواند براساس میل و هوای خود تشریح کند، براساس یک سلسله تعاریف پیشینی هم نمی‌تواند در منطقه الفراغ به جعل قانون بپردازد. مثلاً نمی‌تواند «عدالت» یا «مصلحت» را براساس یک تعریف پیشینی - فارغ از تعریف شارع - تعریف کند و براساس این تعریف پیشینی که عقلاً تعریف می‌کنند، قوانینی را معین کند؛ چون نتیجه این کار آن است که منطقه الفراغ - در واقع - براساس عرف کارشناسی، قانونگذاری می‌شود نه براساس شرع و دین.

بنابراین، اگر عدالت یا مصلحت را در محدوده منطقه الفراغ، لازم‌الرعايه بدانیم مقصود، عدالت شرعی و مصلحت شرعی است نه عدالت سوسیالیستی یا عدالت مکتب رفاه در اقتصاد؛ یعنی اینگونه نیست که براساس عدالت مکتب رفاه، حاکم شرع تصمیم می‌گیرد که فلان حکم شرعی در منطقه الفراغ چیست. (5)

البته مرحوم شهید صدر(ره) بحث فقه حکومتی را از آنچه بر اساس منطقه الفراغ بیان می‌شود، یک گام جلوتر برده اند که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

عنوان

آنچه پیش روی ماست یک سیستم و یک مجموعه به هم پیوسته است؛ یعنی نظام اقتصادی سرمایه‌داری از نظام تولید و توزیع و مصرف، از کارخانه تا بانک تا شرکت های سهامی تا بیمه تا فروشگاه‌های زنجیره‌ای و ... مجموعه به هم پیوسته‌ای هستند که هماهنگی این‌ها مورد مطالعه و دقت‌های کارشناسانه بوده و روی آن برنامه ریزی صورت گرفته است.

2- تعریف فقه حکومتی، به فقه نظام های اجتماعی

تا اینجا طبق تعاریف ذکر شده، آنچه که فقه ارائه می‌دهد عبارت است از یک سلسله «احکام» از هم جدا و منفصل؛ یعنی هر حکمی به عنوان وظیفه مکلف به صورت جداگانه استنباط می‌شود و به عناوین کلی مستقل تعلق می‌گیرد و در ابواب فقهی به صورت منفک از یکدیگر جای می‌گیرند؛ مثل احکام بیع، اجاره، مزارعه، مساقات و ... و این احکام - که به صورت جزایر از هم جدا هستند- می‌بایست در جامعه محقق شوند. یک سلسله از این احکام، الزامی و یک سلسله، مباحات هستند که در همین دایره مباحات، بحث منطقه الفراغ مطرح می‌شود.

البته اینکه می‌گوییم این احکام به صورت جزایر مستقل دیده می‌شوند به این معنا نیست که در مقام استنباط اگر دو خطاب، ناظر به هم بود و یک نظارت مستقیم داشت - مثل عام و خاص، مطلق و مقید، حاکم و محکوم و وارد و مورد - رابطه آن خطابات دیده نمی‌شود، بلکه این حد از ارتباط بین خطابات لحاظ می‌گردد. همچنین تزاخمت در مقام امتثال مورد توجه قرار می‌گیرد. ولی در عین حال این طور نیست که احکام درون یک «نظام» قرار گرفته و به صورت یک پیوستار مورد مطالعه قرار گیرد و نظام احکام ارائه شود.

- دیدگاه «منطق انطباق» احکام موضوعات (مفردات فقهی) بر نظامات عینی

بعضی از محققین در آغاز دهه اول انقلاب اسلامی به این نکته توجه پیدا کردند که احکام اسلام در مقام عمل باید به صورت «نظام» محقق شود و ما می‌بایست این «نظام» را مبتنی بر احکام فقهی طراحی نماییم. ضرورتی که ملاحظه کردند این بود که دیدند کارشناسان، احکام فقهی رساله را به صورت گزینشی اخذ می‌کنند و با آن نظام عینی درست می‌کنند؛ این نظام، به حسب ضوابط فقه حداقلی، تعارضی با احکام فقهی ندارد اما مبانی و ساختار آن از شریعت بیگانه است. یعنی آنها با این رساله، هم نظام‌های سوسیالیستی و نیمه سوسیالیستی و هم نظام‌های مبتنی بر اقتصاد سرمایه داری را طراحی و تنظیم می‌کنند، به گونه‌ای که

مخالفتی هم با احکام رساله نداشته باشد و یا مثلاً طرح تعاونی ها - که طرح انتقالی از سرمایه داری به سوسیالیسم است- را به گونه‌ای با فقه تطبیق می‌دهند.

به عنوان مثال، آنها بانک ربوی را به گونه‌ای با فقه اسلامی تطبیق می‌دهند که جوهره سود و بهره در آن محفوظ می‌ماند! بانک را تجزیه می‌کنند و هر یک از اجزاء و قطعات آن را تحت یک باب فقهی جای می‌دهند؛ جایی از آن را با عقد اجاره درست می‌کنند و جایی را با مزارعه و...، تا اینکه همان نظامات عینی کارشناسی، در چارچوبه این احکام قرار می‌گیرد! در اینصورت آنچه در خارج محقق می‌شود. در واقع، همان نظامات کارشناسی است که نوعی همسان سازی و هماهنگ سازی با فقه پیدا کرده است و به تعبیر دیگر، عدم مخالفت با فقه، در آن رعایت شده است.

نظام اقتصادی سرمایه‌داری یک سیستم یکپارچه است که نمی‌توان آن را تجزیه کرد

درحالیکه از این نکته غفلت می‌شود که آنچه پیش روی ماست یک سیستم و یک مجموعه به هم پیوسته است؛ یعنی نظام اقتصادی سرمایه‌داری از نظام تولید و توزیع و مصرف، از کارخانه تا بانک تا شرکت های سهامی تا بیمه تا فروشگاه‌های زنجیره‌ای و ... مجموعه به هم پیوسته‌ای هستند که هماهنگی این‌ها مورد مطالعه و دقت‌های کارشناسانه بوده و روی آن برنامه ریزی صورت گرفته است. کارشناسان، نظامات اجتماعی را مبتنی بر یک «اخلاق، اعتقادات و فلسفه» و بر اساس غایات خاصی، «نظام» را طراحی می‌کنند که رابطه بین آن مبانی و غایات را ایجاد نمایند و رفتار اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه را به سمتی ببرد که آن اهداف و غایات اخلاقی محقق شوند. در مقابل، اگر با انواع تجزیه و ترکیب ها و گزینش در احکام رساله فقهی و با یک دستکاری و تصرف حداقلی، به «عدم مخالفت قطعی» این نظام ها با فقه اکتفا کنیم و اینگونه نظام ها را با فقه تطبیق دهیم، این نظام ها، اثر و کارکرد از پیش تعریف شده خود را خواهد داشت و اهداف خود را تأمین خواهد کرد، به عنوان مثال اهداف نظام سرمایه‌داری توسط همین بانک‌ها تحقق خواهد یافت. بنابراین طبق این رویکرد می‌بایست تطبیق احکام بر موضوعات نظام‌مند، از طریق طراحی «نظام» واقع گردد نه اینکه نظامات غربی را با احکام فقهی توجیه نماییم.

عنوان

ایده‌ای که طرح شد این بود که چون موضوع و مسئله مستحدثه مقابل ما، موضوعات منفصل از هم نیست، بلکه سیستم است، پس باید منطق، شیوه و روشی داشته باشیم که انطباق این احکام موضوعات را بر سیستم کنترل کند که از آن به «منطق انطباق» تعبیر می‌شود.

ممکن است برخی مدعی شوند که احتیاجی به این کارها نیست و تطبیق حکم بر موضوع، یک تطبیق عرفی و یا کارشناسی است و باید به کارشناس امین واگذار شود و اگر عرف یا کارشناس امین، تطبیق کردند این تطبیقات متبع خواهد بود. اما این نگاه معتقد است که خود قواعد تطبیق باید به گونه‌ای باشد که عهده دار

تطبيق همه احكام در عينيت شود و منتهى به گزينش در مقام تطبيق - به گونه‌اى كه در نهايت، توجيه‌گر نظامات عرفى و كارشناسى باشد- نگردد.

اتفاقى كه در نهادى مثل شوراي نگهبان مى‌افتد به همين منوال است كه سيستمى را كه كارشناسان طراحى کرده‌اند را به اجزاء آن تجزيه کرده و عدم مخالفت قطعيه اين اجزا را با احكام منفرد شريعت رعايت مى‌كنند. اما سؤال اين است كه آيا اين شيوه براى شرعى شدن، كافى است؟ و آيا مشروعيت آن سيستم به اين است كه ما احكامى كه براى موضوعات كلّى بوده و «نظام» را مطالعه نمى‌كرده، بر اين نظام پيچيده عيني تطبيق كنيم؟ البته شيوه كنونى عملکرد شوراي نگهبان در شرايط كنونى، بهترين شيوه موجود در نظارت بر قوانين است و خلاف شرع نيست و سطحى از استناد به دين و حجيت در اين روش بدست خواهد آمد. اما بايد براى تكامل استناد منطقى آن به فقه تلاش شود. به خصوص بايد توجه كرد كه در نظام مقدس جمهورى اسلامى به سمت تهيه اسناد بالادستى مى‌رويم و قوانين عادى بايد در چارچوب اسناد بالادستى نوشته شود. اين امر جديدى است كه نشان مى‌دهد كم كم به نظام سازى در عينيت، توجه مى‌شود.

برخى از محققين (6) وقتى به اين مهم توجه پيدا كردند، پيشنهاد دادند كه يك شيوه، روش، قاعده و منطقى داشته باشيم كه چگونگى تطبيق احكام را بر نظامات عيني نشان دهد و در انطباق احكام بر عينيت، همه احكام با هم رعايت شوند و هر حكمى در جاى خود مورد توجه قرار گيرد. حاصل آن اين است كه ما نبايد يك كارى كنيم كه تنظيمات عيني جامعه اسلامى، براساس عرف و دانش‌ها و مدل‌هاى سكلولار انجام گيرد به نحوى كه همين مدل‌ها دستكارى شود كه مخالفت آشكارى با فقه اسلامى نداشته باشد و به تعبير ديگر، روکش و پوششى از احكام فقهى پيدا كند، اما هماهنگى جوهر اين نظام و سيستم عيني با فقه مورد مطالعه و دقت قرار نگیرد! ایده‌اى كه طرح شد اين بود كه چون موضوع و مسئله مستحدثه مقابل ما، موضوعات منفصل از هم نيست، بلكه سيستم است، پس بايد منطق، شيوه و روشى داشته باشيم كه انطباق اين احكام موضوعات را بر سيستم كنترل كند كه از آن به «منطق انطباق» تعبير مى‌شود. منطق انطباق غير از «روش استناد» است. در روش استناد، احكام موضوعات را مستند به شرع مى‌كنيم ولى در منطق انطباق، آن احكام مستند به شارع را بدون اينكه گزينش كنيم، از طريق يك منطق و روش، بر سيستم عيني منطبق مى‌كنيم؛ به گونه‌اى كه امضاء سيستم‌هاى عرفى به وسيله شرع اتفاق نيافتد و كار دستگاه شرعى ما امضاء نظامات عرفى نشود، بلكه واقعاً تصرف كند و نظامات را تغيير دهد.

شأن فقيه در اين مقام، نظارت بر تطبيق كل فقه در عينيت است اما در شيوه تطبيق كنونى، مركب را تجزيه و عناوين فقهى موجود را بر اين اجزا تطبيق مى‌كند و اگر يك جا عنوان محرمى به طور واضح ديده شد، آن را قيد مى‌زنند اما كارشناس مى‌تواند قالب بندى ديگرى انجام دهد و با تغيير در چينش و تركيب نظام، همان نتايج منظور نظر خود را محفوظ دارد؛ در اينصورت شاهد خواهيم بود كه على الظاهر آن فعل حرام حذف شده و عنوان محرم بر آن منطبق نمى‌گردد ولى فى‌الواقع ماهيت آن در ساختار باقى است.

بنابراین انطباق احکام مستند به شارع بر سیستم های عینی، یک انطباق ساده نیست، بلکه یک انطباق پیچیده است و مثل دوران های گذشته نیست که یک حکم را بر یک موضوع انطباق می دادند. مثلاً آیا نظام اقتصادی باید مبتنی بر مزارعه پیدا شود یا مبتنی بر اجاره یا ...؟ آیا برای تأمین مسکن در جامعه، «بیع» را اصل قرار دهیم تا همه مردم دارای مسکن ملکی باشند یا اینکه می توان با عقد «اجاره»، مسکن تهیه شود و لزومی ندارد که افراد جامعه دارای مسکن ملکی باشند؟ مثل اینکه دولت یا برخی نهادهای اجتماعی مردمی، مسکن هایی را تهیه کنند و عموم جامعه آنها را اجاره کنند. هم بیع، حکم اسلامی است و هم اجاره، و در اسلام اگر اجاره و بیع هست، مزارعه و مساقات و ... هم هست؛ کدام یک از این عناوین می بایست در نظام فعلی اقتصاد محور قرار گیرد؟

– دیدگاه استنباط نظام احکام از فقه (نظریه شهید صدر(ره))

مرحوم شهید صدر(ره) - و به تبع ایشان برخی دیگر از اندیشمندان- مدعی شدند که پاره‌ای از احکام اسلام، ناظر به نظام هستند. توضیح اینکه یک دسته احکام الزامی داریم که ممکن است نظام مند نباشد، اما در برخی دیگر از حوزه‌ها مثل اقتصاد، یک نظام اقتصادی وجود دارد که در آنجا خود احکام به صورت نظام واره دیده می‌شوند، نه اینکه احکام از هم جدا بر موضوعاتی که دارای سیستم و نظام هستند انطباق پیدا کند.

عنوان

رویکرد حکومتی به فقه، به این معنا قابل دفاع است که در استنباط حکم شرعی، اصل «کارآمدی» در جهت اقتدار اسلام مورد لحاظ قرار گیرد. رویکرد حکومتی در ناحیه موضوع شناسی هم قابل دفاع است؛ یعنی می‌بایست ابعاد اجتماعی موضوع را مورد مطالعه قرار داده و با لحاظ نسبت موضوعات با موضوع حکومت، حکم را استنباط نماییم.

این نگاه، یک قدم جلوتر از دیدگاه قبلی است. در این نگاه، خود احکام فقهی اعم از سیاست، اقتصاد و فرهنگ، دارای نظام هستند؛ یعنی نه صرفاً در مقام انطباق، بلکه در متن فقه، دارای نظام احکام اقتصادی و سیاسی و فرهنگی هستیم. (7) مرحوم شهید صدر(ره) معتقدند که در ورای این احکام روبنایی، احکام عمیق تر و زیربنایی تری داریم که حوزه مکتب و نظام اسلامی است و در آنجا نظام اقتصادی و مذهب اقتصادی محقق می‌شود.

با توجه به آنچه که تا اینجا گفته شد، در یک مرحله از تعاریف، فقه به مثابه یک سلسله «حکم» ملاحظه می‌شود که به صورت احکام کلیات از هم جدا و مفردات فقهی است استنباط می‌شوند و موضوعات خارجی هم منفصل هستند که این احکام بر آن افراد منطبق می‌گردند. در مرحله دوم، دستگاه تفقه یک گام به پیش

بر می‌دارد و به «نظام» توجه پیدا می‌کند؛ در این مرحله طبق نظریه «منطق انطباق»، حضور فقه در جامعه، صرفاً انطباق احکام کلی به فرد نیست بلکه انطباق احکام موضوعات به سیستم است.

نظریه شهید صدر(ره) نظریه کامل تری است که قصد دارد «نظام احکام» را مستند به شریعت سازد و بر نظام عینی تطبیق دهد. انشاء الله در جلسه آینده به تحلیل این نظریه می‌پردازیم. بنیان بسیاری از حرف‌های جدیدی که امروز در حوزه فقه می‌بینیم همان فرمایش مرحوم شهید صدر(ره) است که کمی تنقیح شده است. در ادامه خواهیم گفت که نظریه امام خمینی(ره) فراتر از این نظریات و حتی بیش از فقه نظامات است. ایشان هم در تعریف دین هم در تعریف ولایت هم در تعریف شریعت دعاوی جدیدی دارند که باید مورد دقت فقهی قرار گیرد و تأثیر آن در فقه حکومتی مورد توجه قرار گیرد.

پی نوشت ها:

- 1- این تعریف در جلسه قبل، مطرح نشده بود.
- 2- «لا تدل منطقة الفراغ على نقص في الصورة التشريعية، أو إهمال من الشريعة لبعض الوقائع والأحداث، بل تعبر عن استيعاب الصورة، و قدرة الشريعة على مواكبة العصور المختلفة، لأن الشريعة لم تترك منطقة الفراغ بالشكل الذي يعنى نقصاً أو إهمالاً، وإنما حددت للمنطقة أحكامها، بمنح كل حادثة صفتها التشريعية الأصلية، مع إعطاء ولي الأمر صلاحية منحها صفة تشريعية ثانوية، حسب الظروف.» (اقتصادنا، ص 684)
- 3- بقره 275
- 4- اینکه «چارچوب کلی شرع چیست» را باید در آینده مورد بحث قرار دهیم.

5- این نکته هم قابل تذکر است که «اراده» ولی و حاکم اجتماعی در حجیت احکام و قوانین، شرط است. اینگونه نیست که اگر مبانی و اهداف دین را برای یک نرم افزار تعریف کنیم، آن نرم افزار بتواند با مطالعات عینی و لحاظ آن مبانی و اهداف، در منطقه الفراغ قانون گذاری کند! در آینده بحث خواهیم کرد که این ادعا، اشتباه است. اجمال مطلب این است که ولایت، در نهایت از آن فقیه است نه فقه، و سرانجام تصمیم اوست که نافذ است؛ او تصمیم می‌گیرد و براساس تصمیم خود، تشریح می‌کند و در مقام تشریح، تصمیمش نافذ خواهد بود به تعبیر دیگر، اراده فقیه حجت است نه صرفاً قواعد فقهی. به عبارت بهتر، نسبتی بین آن دو (اراده فقیه و قواعد فقیه) برقرار می‌شود و سرانجام فقیه در چارچوبه ای استنباط می‌کند و رأی او متبع است. بر این اساس، اگر فرضاً در آینده نرم افزارهای پیچیده ای تهیه شود و منابع فقهی و قواعد اصولی و قواعد رجال و درایه و ... را به آن دادیم، نمی‌توان به خروجی آن به عنوان یک رساله جامع عمل کرد؛ چرا که آنچه حجت است، فتوای فقیه نه صرف قواعد و نرم افزارها، و این تطبیقات سرانجام باید از اراده و آگاهی یک فقیه با یک سلسله ضوابط خاص عبور کند تا حجت باشد. همانطور که در محدوده استنباط، اینگونه است، در محدوده اداره و اجرا هم همین منوال جاری است و آنجا هم سرانجام، رأی و درک فقیه یا درک دستگاه فقهی، واسطه در حجیت است.

6- توضیح: این نظریه، مربوط پژوهش‌های اولیه دفتر مجامع مقدماتی فرهنگستان علوم اسلامی قم است، اما به مرور کامل تر شده و در نهایت، نظریه جامع دیگری مطرح شده است.]

7- یکی از مباحث مهم که باید به آن پرداخت این است که تا چه میزان می توان «موضوع شناسی» را از «فقاہت» جدا کرد؟ طبیعی است که نمی‌بایست همه کارها را فقهی تعریف کرد و همه حوزه ها را زیرمجموعه فقه برده و دانش‌های تجربی و نظری و ... را نقلی کنیم؛ ولی می‌بایست نسبت میان فقه و کارشناسی مورد بازبینی و دقت و تأمل بیشتر قرار گیرد که در آینده بدان خواهیم پرداخت.